

C-136

Vol- 3

[illegible]

[illegible]

ل
همیشه و هر یک که در نامه رساند او را از صفاتش باور دوازده
و گاه که در کتب یاد کرده باشند و گفته جان بگو لبهم از پاره ششم
تا که این فرزندان خود را از اسباب محرم العفیه بسیار گرفت و در کتب
عرب نیز بسیار یافت و ما در عرب سخت کرد و بسیار از لشکر او را
یکت جمع بسیار گرفت و کورد در عقب او رفت و نزدیک
کنجی و آورد و کجی و فرمود تا همه اسباب او را و بگویم که در چون کورد و او را
را بکشت از کتب فرزندان خود را جمع کرد و کجی که از بادش روی کرد اند
و عبادت خدا نای سفول شد و چون ویرا و عبادت کنند و گفته
بادش را که در درخت سلطنت بنشیند و کجی و سفول نکند و نکه خلق از
فرمودند که گفت که چه از بادش که را کردی و راه خدا که بدی باری
یکی که ای که لایق و سالیسته بادش باشد بر جان خود و بنشانی تا نایز برش او کرد
بر بندم و او را بادش را خود را نیکو کرد و هر اسب بادش را که کرد و بند و
تنها ندو گفت از آن خاصانست و نای بر بادش او به شد خلق به بش
هر اسب جمع شدند و او را بادش را که گفت و کجی و خود را نای کرد و از
سایان خلق نای بدست و او را چار اسب بود و یک اسب که در چاک هر
چهار اسب است نایران زمین از جانب نام مردی بادش را که کردستان
را یک گفت و الله اعلم خبر میایی پیغام علیه السلام و گفته است

[illegible]

[illegible]

و برادر زن دان افکنند بخت نغمه گفت بدیدم سالیانه اند این کفر
خدا و خلیل را نشنودند و بنام خدا برافشند بدان که او را خداوند
عامی شده اند گفت نغمه را میبایست برادر زن دان برود و خود را
و چون بخت نغمه رفت بنی اسرائیل کار دار بود و بکشتند و کشت
نیز بود و به است با بهین رسید و بخت نغمه تر از دست بهین بر پا حکم
خود بود بهین بدو شام و پیت المقدس سوخت و ستاد و چون رسول
بهین را بخار رسید رسول بهین را بکشتند چون خبر بهین رسید در شام
و بخت نغمه را ستاد و گفت برو شام و پیت المقدس بیا و بران کن
و کاوان رد بکش و هر که از زواده ایشان زنده ماند همه اسیر کن و برون
کبر و بنی اسرائیل این خشم خدا را بد یافته بود و بهین این منبه از قضیه
این چنین گوید که خدا نغمه را بر بیا نغمه و می و ستاد و گفت ای
من ترا بر کنده ام پیش از آنکه مرا از دیدم و از همه بدستیا تو پاک آفریدم
پیش از آنکه از پشت پدر بهیم مادر آمدی و مرا نغمه را بدادم از آنکه ترا از
برادر کارز که آفریدم اکنون بر غیر و نیز و یک بنی اسرائیل رو که این
مغصبت میکند و از طاعت من دست باز دارند ایشان را بیاورد
از آن پس که پیش از این بوده اند که از طاعت من باز دارند
من این را چه کردم بگویند ملازم بدینا بود که کند و بخند و بگوید که خدا

بگویند که از روی دست باز نهند بدین رسا کایه فرستم که ویرا در دل
 باشد و صدی لباس است بر ساجد و سپاه او را اندازه بناسد و بر ساجد
 مسطر که در آن نماز نهند شما پادشاه را که خورد و بزرگش غرض از برای پادشاه
 و خدا را از امرش کرده آید و از حکم و تربت از دست دست باز نهند
 آید و بدین حق اگر دایند آید که ساجد است اولی که یاد کنند از آنکه بدان شمار
 از دست دعوت و سپاه او بگویند و بمانند و بدین نعمت ساجد و او بدین
 جرات ساجد کند و بر ساجد بگویند ای تو را که ساجد کنی که من ساجد نیستم
 و در نظر آن خوار و حقیرم خدا تعالی و حی و هست که من ساجد نیستم که من ساجد نیستم
 که بر تو الهی ساجد بسیار است ای ساجد ساجد و خدا ساجد است
 و حی و هست که من ساجد نیستم ای ساجد ساجد ای ساجد ساجد ای ساجد ساجد
 ای ساجد ساجد فریاد بآورد و جابر بر خود باره کرد و گفت یا رب ساجد
 بنی اسرائیل در وقت من بود و ساجد است و نداری ساجد که من ساجد نیستم
 که ای ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد
 فرمود این ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد
 ای ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد
 و چون وقت عزاب است ای ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد
 بر ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد ساجد

نخست نضر علی را در روز دوشنبه در دست او ناک در و نیت الهی در و بجهت نذر
 جمع بند و در یکا پنجام را بکفر نشد و گفت که ای خداوند که گفته بودی
 که خداوند تو را در روز خلافت کند از شما از بدیها باز دارد و تو بکنی و خدا
 پناه گیر و خداوند شمس را میداد و خداوند بر سر و سر را بر ملک کرد و خداوند
 فرستاد ایضا و در روزی پیش از بیان پنجام فرستاد تا بپایه و گفت من و
 از منی اسرائیل را که اندوختند و در میان شما اینان یکی یکی بکنی و بکنی
 و صحبت بکنی و در یکا گفت تو می آید اینان هم چنان بکنی و بکنی
 تا باشد که مصالح با آنها بد فرستاده رفت و چند روزی بگذشت باز به
 و چنان بکنی که بار اول گفته بود و در یکا پنجام گفت تو چنانی که خود بکنی
 بکن خداوند شما را که در روز از اینان دور کند فرستاده بکشت و در یکا
 پنجام اینان را بدید و ایضا و ایضا بدید و ایضا بدید و ایضا بدید
 برین بکنی و ایضا بدید و ایضا بدید و ایضا بدید و ایضا بدید
 کرد و خداوند شما را بکشت نضر را بر اینان مسلط کرد و ایضا بدید و ایضا بدید
 شهرستان اینان را بدید و ایضا بدید و ایضا بدید و ایضا بدید
 گفتند و ایضا بدید و ایضا بدید و ایضا بدید و ایضا بدید
 فرمود که از این مردم بکشان بکشان می آید و در روز آن خون می کشید و بدید
 که آن خون در روز بکشان بکشان بکشان بکشان بکشان بکشان بکشان

او چند سبک شد و نهادند بر سر کسبه مذکور آن خون از جوش
و لعل گشت و او را بگویم با حقیقت خروار فلک است و غت نفوس را
بوی و دانیال و عیسی و خلیل و یساییل نبی اسرائیل را بر آن جاری
بسیار بگریستند و ایشان پیغمبرزادگان بودند ایشان دعا کردند جدا
تعالی برای او می فرستاد که نبی اسرائیل مغرایی کردند و نعمت او را موش
کردند تا بدین آینه باشد و چون روز کاری آمد بخت نصیب
خواب دید که او را از آن خواب گشت آمد و خواب خود را فراموش کرد و آن
پیغمبرزادگان را طلب کرد و گفت که من خوابی دیدم و باز فراموش
کردم اکنون اگر خواب مرا پیدا کردید و تعبیر خواب مرا بگویند گفتند خود
و الا فریادیم تا گفتند شما را بروی که آن پیغمبرزادگان دعا کردند جدا
تعالی نماز از خواب گشت نفر آگاه گردانید باید و بخت نفر گشت
نمود خواب می رسید و دیده که با او را سفارش بود و زانو و ران او را زدن
و شکم او را زدن بود و تن او را و از آه و زاری و از آسایش بیاد و بر او
نمود و او را بگفت بخت نفر گشت رست گفتند من همان خواب
دیده ام اکنون آن خواب تعبیر بگویند آن پیغمبرزادگان گفتند این صورت
که تو دیدی بود که با او را بگفتند از یکدیگر بر و زوختن که با او
او را سفارش بود و او را بگفتند از یکدیگر بر و زوختن که با او

تھی ہر وہ کہ انہیں سیم دیا ہو گا بودا زوی ہر وہ کہ انہیں دیا ہو گا
 بودا زہمہ مانیر و زو با سکوہ تر واکہ ویدی کہ انہیں سیم دیا ہو گا
 صورتہ ابلیس و نیامی با سکوہ پایدہ سیمہ مائی ابلیس را
 بکرو اندو افی ہمنہ مادیان سوئے او کروند و مازیر سیمہ کہ این خانہ
 کہ ویران نمودم خانہ کہ بود و آن مردان کہ ابلیس را بکشتہ کیوں بکشتہ
 این خانہ کہ ویران کردیہ خانہ خدائی بود و آن مردان کہ بکشتہ سیمہ
 نیامیر و کان بود نہ کہ سیمہ سیمہ کردہ بود نہ مائی آن بدشایان خانہ
 نیامیر ابلیس سلسلہ کردہ نیکھے گفتہ انہوں مرا بکوئید کہ بکوئید کہ
 آسمان و زمین را بدین نامہ بنانکہ خلق بعد بکشتہ نورانیہ بکشتہ گفتہ تادیر
 انیکار نہ نیکھے گفتہ اگر حلیہ کردید کہ من آسمان را بکشتہ و لا سیمہ
 بکشتہ نیامیر و آن از نختہ نختہ مان خود شد و برون آمد و در وین
 خدا آورد و بعد عاوری کرد و بسید بکربسند و خود اسل و خدا
 اورا باخیر کرد و عاالیں را اجابت کرد و خواست کہ ضعف
 و حال طے خود را طامہ کرد و ابلیس را بر کھانت تادیرنی او رفت و خود
 در آمد و زندان گرفت و خواب و آرام از وی رفت و بدین عذاب تادیر
 چون دانست کہ در ان عذاب ہلاک خداید کہ بکشتہ او صیت کرد کہ
 چون من سیمہ مرا بکھانتد و بپند کہ من خود سیمہ کہ بکشتہ ان سیمہ

بر روی ایشان نهاده اند و بدین جهت که ایشان را بفرمانده بود و در اول
تحت نظر آنکه حال او میسر شد که نشانه بود و در آن عالم فتنه میسر
این سلیمان و آسیا و حرمی که از آن آسیا یا آسیا میسر شد
در سیاه اندوان نرود چون سلیمان بنجامین و کات یافت کرد
در شش رنجیم یاد است که در شش رنجیم بنجامین و کات یافت کرد
شام در نظر آنکه ای کلام بود و میفرموده است که یاد است که در شش رنجیم
رنجیم بود و بر روی داشت این نام بر روی بنی اسرائیل و سال یاد است
و در آنکه از آنکه بنی اسرائیل یاد است و اینانی و در آن میان
و در وی بهر آنکه آسیا نام بر روی اسرائیل یاد است و وی یاد است و در آسیا
که این بود و بر روی بود و بر روی اسرائیل بر روی کرد آمد و بودند
و او را اجابت کرده بودند زیرا که در آن وقت اکثر اهل شام و بر روی
بت پرست بودند و اینانی را از هر عورت پرستید و بر همان بت پرست
و آسیا مسلمان بود چون به باد شام بت پرست خلق را در بن مسلمان و کات
که در آن بت پرستی باز داشت و هر کس که خدا را پرستید و بتان را شکست
و بعد از آنکه بت پرست بود و در آن از آنکه بت پرست و در آن که بت پرست
که بت پرست آسیا در آن آباد و در آنکه بت پرست و بتان را می شکست
و آسیا را کوفت بر این می کشید و بتان را می شکست و بتان را می شکست

من طایفه است که بسیار در یک رنج و ستاد چون یکدیگر می رسند
و در وقت پرست یعنی در رنج و فقر نه در یکدو و ستاد از بسیار
و صلح و یاس و آری نعمت بقتل بخشید و ستاد آراسته کرد
و هزار هزار مدبر از او آراسته هیچ کرد و ستاد او قسم کرد و در میان
هر سه بجاه نیل خجسته و آن کرد و چنانکه در حق نیز پاک است بی ناله
در آمدند چون بلب در بار رسیدند و در کشتیها نشاند و بر رفتند
چون ملک نام رسیدند خبر بسیار رنج و مایه بکس بگفتند که ملک
بسیار کاران پیدا ملک بسیار رسید دست بدعا برداشت و حق
یاری توان بادست افوی که زمین و آسمان را بقدرت خود آفرید
تو در نازی که در نفس فوی روی من آورده است آبی بقدرت بسیار
که این در سخن بدید با غریف کردن چنانکه فرعون را غرق کرد و بند و سر این
پرستان از من منع کرد آن ملک بسیار بخواست جان دید
پرستان از آسمان فرود آمد و گفت ای بسیار خداوند عاقل است چای کرد و بند کرد
ای بسیار بدید با غریف نکرد و کرد از قیاس به فرزند آید نگاه همه ملک کردند
تا ما این را بترساند پس ستاد ستاد از دریا برون آمدند و روی این نام
و هر سه به که می رسید فرود می آمدند و هر چه در اینجا خوردنی می بود همه بخوردند
چنانکه دیگر خود نیافتند یک در میان و کیه پادشاه را بخوردند و طایفه از آن

بهر رسیدند پیش ملک پادشاه و این خبر باور سازیدند و گفتند
 که پیش او رو بجهل ندی و هزار علمیم ملک با کتب و کتابخانه که
 نهاد و ستان و خزان و بستان و سنجان پادشاه و در و دیوار و
 از این همه دوزاد و دزدان و دزدان و دزدان و دزدان و دزدان
 بخود گفتند پادشاه همه اینها را در کتابخانه و در و دیوار و
 در و دیوار و دزدان و دزدان و دزدان و دزدان و دزدان
 و خدا را خور و جل و خور و دزدان و دزدان و دزدان و دزدان
 چهار کاره که هر که با مقدار پاکت خزان و عاقل و پاکت و عاقل
 و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اللَّهُمَّ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
 يَا إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
 وَلَا تَقْطَعُ الْمُنْتَفَعِي مِنْ خَلْقِكَ حَيْثُ
 لَا يَدْرِي سَأَلَكَ قَسْرًا وَلَا يَطِيقُ كُنْهُ عَظَمَتِكَ
 بَشِي عَرَأْتَ الْبَقَطَانَ الَّذِي لَا يَسَامُ وَالْحَدِيدَ قَدِيرًا
 الَّذِي لَا يَسِيلُكَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ أَسْأَلُكَ وَأَسْأَلُكَ
 الَّذِي سَأَلَكَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَخَلِيلُكَ
 فَاطْفَيْتَ عَنْهُ الْإِنْسَاءَ وَالْحَقُّهُ يَا إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَاللَّهُ

دعا

دَعَاكَ بِهِ كَلِمَتِكَ مُنَوِّى فَأَجِيتَ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 مِنْ الظُّلُمَةِ وَأَعَقَقْتَهُمْ مِنَ الْعُبُورِيَّةِ وَسَيَّرْتَهُمْ
 بِمَعَانِي الْبَحْرِ إِلَى الْهَرَّةِ وَخَرَجْتَهُمْ فَأَعْرَفْتِ فِرْعَوْنَ
 وَمَنْ أَتَّبَعَهُ بِالنَّصْرَةِ الَّذِي نَصَرَكَ لَكَ
 بِأَوَّلِهِ عَبْدُكَ فَرَفَعْتَهُ وَوَقَّعْتَهُ مِنْ الضَّرِ
 الْقُوَّةِ وَنَصَرْتَهُ عَلَى حَالِوتِ الْجَبَّارِ وَهَزَّ
 مَتَهُ وَبِالسَّالَةِ الَّتِي أَسْأَلُكَ بِهَا سَلَمَانَ
 نَبِيِّكَ النُّورِ وَالْحَكَمَةِ وَوَهَبْتَ لَهُ الرُّفْعَةَ
 وَأَمْلَكْتَهُ عَلَى كُلِّ دَائِلَةِ أَسْأَلُكَ الْهِمَى
 أَنْ يَجْنِي الْمَوْتِ وَيَغْنِي الدُّنْيَا وَيَقْبِي وَجُودَكَ
 خَالِدًا لَا يَنْفِي وَجَدِيدًا لَا يَسْلِي أَسْأَلُكَ
 إِلَهِي أَنْ تَرْحَمَنِي بِأَجَابَةِ دَعْوَتِي فَإِنِّي أَعْرَجُ
 بِسُكُونٍ مِنْ أَوْعَافِ عِبَادِكَ وَأَقْلَعُ مِنْ حِيلَةٍ
 وَقَدْ حَكَّ سِنَابُكَ عَظِيمَ خَطَايَاكَ
 سَلْبِي لَا يُطِيقُ أَحَدٌ كُفْرَ ذَاكَ عَنَّا
 غَيْرُكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَارِ حُزْنٍ
 ضَعُفًا لِمَا شِئْتَ فَإِنَّكَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ

رَحِمَنِي بِأَجَابَةِ دَعْوَتِي فَإِنِّي أَعْرَجُ
 بِسُكُونٍ مِنْ أَوْعَافِ عِبَادِكَ وَأَقْلَعُ مِنْ حِيلَةٍ
 وَقَدْ حَكَّ سِنَابُكَ عَظِيمَ خَطَايَاكَ

[illegible]

بر این روش که من آنرا عدد خود خوانم

کرم خود را بگوید با سپاه و سواران و بزرگان اردو پیش من
است بدان خواهند که بگوید که اگر ترا خود بوری بگرز چاه
کشی ای سگ طل پدین خود را با این حدیث چکار است
ای سگ کافر بی تیز را با طایفه ای من دلیر به زسد تو کار خود را
بشس چون زرج هندو این خبر را بسند و سپاه را فرمود که زود
تیر باران کنند خدای تعالی فرستگان را فرمود تا تیرهای ایشان
از هوا بگذشت و باز به آنها کس نمیروند که تیر را انداخته بودند و آن
سگ است زرج هندو است گفت بید که چگونه جادو میکنند
می کنند آگاه فرمود که شمشیر بکشید و حمله کنید چنان کردند
فرستگان شمشیرهای ایشان را میزدند و هلاک میکردند
چون زنجیر سگ چنان دید بگریخت و با صد هزار مرد که با وی
مانده بودند بگریختن نشستند و فرستادند حق تعالی را در دریا
غرق کرد و نیزه را بر زار دیگر زخم خورده فرستگان هلاک
شدند و خداوند سبحان باور او را ان کرد تا آن صدمه را خلق را که در آن
غرق شده بودند همه را با آن زر و سیم و جواهر و سواران
و آری با ایشان بود مجموع را با او زور یا برین انداخته بگریخت
از آن آن در آن است مانده است شیخا حال خبر بلا سبع حق تعالی

[illegible]

کلمه ناز و کند غنچه ملک و قیام با پادشاه و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
نیکو است و در بابل بود که پادشاهی است نام برایست که از
بنی اسرائیل بود است که پادشاه را افکار و در دوازده جای خندان
چون از سیاحت است پادشاه بود و در آنکه حرفی که در بابل گفتند
محمود بود که پادشاه مسلمان و عادل است و بروی پادشاهی است
در شهاب الدولت نام او است سیاحت است سیاحت است سخن خلق را در
و پادشاه در آن پادشاه است پادشاه علم بود بر علم صد هزار مرد
بودند و او را سرینکه بود نام نخت نفر که همه نام و بیت المقدس را او
فرمان کرده بود و دوبار بر روی زمین پادشاهی کرده بود و از فساد و بی
حق نشاد و قرآن لغت یاد کرده است و در نه پادشاهی است فی الارض
نموتین و لتعلن علیکم کبار و نخت نفر سیاحت است را گفت
آنکه بود که مرا نمی بود که آنجا رفت و بدعای آن پادشاه را که شد سیاحت
سخن نخت نفر را شنود و رفت چون زد یک سید اسعیا بنام
پیش حرفی رفت و گفت که اگر آن پادشاه بود بر پادشاهی
که آنی چون بکنی حرفی اسعیا بنام را گفت ای پادشاه خداوند
ما خدا را پادشاهی را خدایت و در دست کرد و نمود و بر این سیاحت
نختی را اسعیا بنام را عاود و حق تھا پادشاه حرفی را صحبت شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابی که در این کتاب به مقایسه کرد و این کتاب
پس خدا را عز و جل را یاد کرد و در این کتاب
چنانکه به نور و جلال و کلام به بیت المقدس و راند
بیت المقدس را دید و این و سمور شد و خلق بسیار جمع آمد
عزیز ما بر می آید و گفت من پیغمبر خدایم از یاکه می آید
و من بدان کرده بودم که در وقت نصره از زبان رسولان
بود و خدا را می شنید بود و بعد از صد سال باز زنده گردانید
گفت من و بنی قریظ خود را در این داری ما را تحقیق شود و گفت
من تو را یاد دارم که گفت که تو را در این یاد داریم
میگوئی و قول را یاد کنیم و در وقت که می آید تو را یاد کنیم
از آنکه گفت نصره تو را یاد کنیم و در وقت که می آید تو را یاد کنیم
بعد از آنکه زنده بود و یاد داشت که عزیز ما بر که به نور و جلال
گفته بود و این از بر خواند گفت من و بنی قریظ که می آید
که تو را در این بیت المقدس و در این کتاب و این کتاب
می دانیم که آن سخن که در این کتاب و این کتاب
ما را از آن که می آید و در این کتاب و این کتاب
نشد و این را یاد و در این کتاب و این کتاب

[illegible]

و در آن سال مردود برمان ملکوت جراتی وارزوی پیری مانند ناس
بیشتر بهین مملکت تخت نضر ابا بختسمر داد و او صادره به
ملکوت پدر ابد است و میرود و از وی بهین مملکت او را تا
داد و خوشنوشس همایران منی اسرائیل سازد و به بیت المقدس
فرستاد و در آنوقت دانیال بنیامیر برک شد و در صدد عز و جل
بنیامیر برده بود و بهین تر میرود و دانیال بنیامیر باید و خوشنوشس را
نقد اخوانند و در آن روز منی اسرائیل بهین مملکت ابد است
بنیامیر کرد و از آنش بهین دست باز داشت و درین وقت
بنیامیر آواز زد و دانیال بنیامیر را بر همه خلق حکم روان شد و در آن
منی اسرائیل بهین بیت المقدس رفت و در آنجا بنیامیر که خدا را
میرانیده بود و بعد از صد سال که منی نده کرده اند و بعد از آن
برای آن خزانده بود و درین ایام بود و آن وقت که منی اسرائیل
بهین بیت المقدس فرستاده بود و بنیامیر آن کرد و دانیال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز بادی در ستاد آسیا مالک جهان بر دیو و سرسپهرها
سالار نظام مایه خلق را شیخ کرد و مقصد جلال سپهر با برهان
در سلطه طریقی حاضر گردید گفت بدو چند و آگاه باش که این
فرزند شرف که من و پادشاهان کرده بودیم تا که بدین درجه رسید
و من را نگار از برای آن کرده بودم که او ملکند را تسلی کند شود
پادشاه مدیون سپهرم مردمان آن پسر و پادشاه نام کردند و
تخت پادشاه بنیاد همه خلق پیش او کردند و بر پادشاه چون
دارای تاج سلطنت سر نهاد و بخت ملکست پادشاه از در
دستور خواست و ولایت پادشاه رفت از سرسپهر آنکه میارند
که در آید ویران کند که پادشاه آن محاکمه کرده بود که خود پادشاه
پسر میان داشت الفقه سابع سال در ولایت پادشاه
بود و نگاه میرو چون در آید از مردان مادر بخت سپهر
بر گرفت ولایت پادشاه رفت و تا پادشاه و لشکرها خود را از آسایش
و در علم الحقیقه گفت پادشاه دارای و گفت لبان
چون در آید ولایت پادشاه پادشاه است و پادشاه به ناکرد
و آن پادشاه نام کرد و پادشاه پادشاه پادشاه
سپاه که در پادشاه هم او ناکرد و پادشاه پادشاه

[illegible]

[illegible]

کینه خون تو تکب سید خدایند که بهار است و در من که سید
 در سوار که سید خدایند که بهار است و در من که سید
 خست بگردانند و در سوار که سید خدایند که بهار است و در من که سید
 اسکنه در زندی در آید اسکنه را که بهار است و در من که سید
 طالع که اسکنه را که بهار است و در من که سید
 کارانی در آید اسکنه را که بهار است و در من که سید
 اسکنه در زندی در آید اسکنه را که بهار است و در من که سید
 فعه که در آید اسکنه را که بهار است و در من که سید
 طالع که اسکنه را که بهار است و در من که سید
 این در آید اسکنه را که بهار است و در من که سید
 در آید اسکنه را که بهار است و در من که سید
 و طالع که اسکنه را که بهار است و در من که سید
 در غم نام و این که بهار است و در من که سید
 نیست و طالع که اسکنه را که بهار است و در من که سید
 آنکه اسکنه را که بهار است و در من که سید
 آنکه اسکنه را که بهار است و در من که سید
 آنکه اسکنه را که بهار است و در من که سید
 آنکه اسکنه را که بهار است و در من که سید

Vol. 10, No. 1, 1911

کتابخانه کتبی خطی

عدل و نیکویی و قهوه کرد و سپیدارین و در حاکمیت بخارند و آن ده هزار و نه
که در کوه بود و باین ایداد و کثرت سن شریک و ده بودم که شمار از دیو
و انصاف من گنم پس این بود که در شمار و اول کرداری نزد و این برین
بریند کردند و بکشد تا همه خلق معیت گیرند تا هیچکس نماند و با معیت
چنین بد عهد کند و آنکه چنین حرام نکلی کند و هر چه می آید چنین با
آگاه و سکندر و دختر دارا را بکلیج بخوارست و فرمان کرد تا از هر کسی
نکند و در نه بگیرند و بخیال کردند که اسکندر زنده زنده بود و نگاه دارا با
و حکیمان ایران ندانیدند و بخواند و فرمود تا کتا بهای خود را بیاورند
و دفترهای پادشاهان گذشته را ملاک کنند و دفترهای دیوانهان را
بسخت و دفترهای خود نوشتن فرمود تا هر جا که خراج او یک و شمار
بود نیم دیار نوشتند و هر کجا که دو دیار بود یک دیار نوشتند و هر جا که
دو کس یا هر جهت کرد و چهار دیار بود و عدل بنا بر است و در هر شهری یکی مالکی
هم از آن موضع ایشان نصب کردند و یکانه مار و بن کردند و تعرف
پادشاهان و عمر از دولت آن بیرون آورد و خدا بسیار خوشش
بلخ بر رفت و از آنکه را که دارا امیر بود و همه را بکشد و بکشد
این است که خودشانند و دختر دارا که خدا سپیدارین و شتا و خود را
رفت و آنجا رسید و بگوید باز ندان نام و در خوار است و بگوید که در هر

دو هزار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است
تذکره نویسی که در این کتاب مذکور است
خوارزمی که در این کتاب مذکور است
و گوشتها را که در این کتاب مذکور است
سدر خاند و گوشتها را که در این کتاب مذکور است
بعضی از آنرا که در این کتاب مذکور است
از جمله تابید یکند و ما را در این کتاب مذکور است
کتاب یا در این کتاب مذکور است
با در این کتاب مذکور است
جایز ایلو و گوشتها را که در این کتاب مذکور است
که در این کتاب مذکور است
آب در این کتاب مذکور است
میخوردند پس در این کتاب مذکور است
و زبان به داری که در این کتاب مذکور است
در چه آرت که در این کتاب مذکور است
و زبان به داری که در این کتاب مذکور است
نیز نویسی که در این کتاب مذکور است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامهربانیت و اسیر گردیده گرفت بدین اندازه که بخت بیست المقدس
و مسجد بیت المقدس را نیز در این گرد ویزد با یک شاکر و خیل سال تمام
بگذشت که غمناک می شد بدین دو بیگاری یافت و بعد از آنکه بود
خود نزد الکر بلاوشاهی ماکرنت و بعد از وی در شکای و دیگر
بملاک است نامش خود را الا صفر سیزده سال مادرش میزد و بعد
از وی زبیه چهل سال مادرش کرد و بعد از وی یافت و دیگر زبیه مادرش
بود و بعد از وی اردوان الا صفر سیزده سال مملکت را بدست
و بعد از وی اردوان بود که اردو شیر بابکان بیرون آمد و در دوران
الا صفر را بکشت و همه ملک محمد بکشت و ملوک طوائف را
قهر کرد و از لبت محمدن مادر خود از آن خوف جلد با سر و جل تا مثل
و شام و عصر که آنکاز دست رویش گرفته بود همه را بکشت و از
وقت بکشد رئیس بیرون آمدن اردو شیرکان با دشمنی رویش
و اسکالیا حادثهای بسیار واقع شده بود و در میان اسیران از آنها یکی
آن بود که خدا تعالی فکر یا بیجا میرا بیجا میری بدست المقدس را
بیت المقدس مسجد و بر عباد او را در دوم کن بود که مریم بیست
عمران در همان وقت در مادر زاده سوم آنکه عجیبی است فکرهای
فرصت و چهارم نوزاد عجیبی مریم نیز در همان وقت بود که

که منیر علی بن ابی طالب علیه السلام و الهی علم خیریت یافتن ذکر یا پناه
بود و یکی یا پناه علیها السلام و مقید یا پناه علیها السلام خبان
جمله دکان وقت که تعریف مملکت نام یونان بود و این یا پناه امیر
نیکو میدانست و از رویا بلک که عوسن نه امیر امیل از ارباب
کرد تا هر دو راحت و نعمت افشاوند و بین و نه تعریف ریت انکار
کردند و مسی به بیت المقدس آمد و آن را به خاک عابدان بسیار در آن مسجد
جبارت کردند و خدا می نماید یا پناه شش کردند و گاه بودی که جباران
و بیخ بنزین و مسجد بیت المقدس عبادت کردند و خدا می نماید
در پیشکش که در روز و روزگار و است و سبب اطاعت زنده و
و بیخ و است و مسجد بر میان نیاید و در میان ایشان هیچ یا پناه
نمود و یا پناه را با دزد و میخواستند و ذکر یا پناه بر از عابدان
مسجد بود و پس بر جیا بود یا از فرزندان رسیع و بن سلیمان
و این جباران را مرد عابد بر بد مسجد می نمودند و ذکر یا پناه را می نمودند
و از خود آن بود و می دان بود که اگر کسی مدعی اسرائیل خواست که بر
بر حضرت خدا شرافت باشد چون زن وی از وی یار گزینی بدست
بیگفت یا پناه که در نهی حل کردن من سر زایدش ویرا و منم و در
و مادر فرزند نیز همان بیگفت و نقد میگفتند و می نمودند و یا پناه

[illegible]

34

تو که با این سخن گفتی که ای خداوند منم
در حق تو منم و در حق تو منم و در حق تو منم
عزیز و دوست و در حق تو منم و در حق تو منم
این را که گفتی که منم و در حق تو منم
فَوَدَّ تَأْخُذُ قَالَتْ إِنَّهُ لَمَّا رَأَىٰ أَن رَّبَّهُ لَا يَسْتَرْفِعُ
لَكَ مَا فِي بَيْطِنِي فَخَسِبَ سِرِّي أَجَدْتُ سَوَادَ مِرْمَرٍ حَالُونَ بَادٍ
سے بجا ہے علیہ السلام جن زن عزیز و دوست و در حق تو منم
میرم مرشد از خدای تعالیٰ که شایسته مومنان نیاید گفت خدا را
فَوَدَّ تَأْخُذُ قَالَتْ إِنَّهُ لَمَّا رَأَىٰ أَن رَّبَّهُ لَا يَسْتَرْفِعُ
لَكَ مَا فِي بَيْطِنِي فَخَسِبَ سِرِّي أَجَدْتُ سَوَادَ مِرْمَرٍ حَالُونَ بَادٍ
شایان کار تو بود خدا تعالیٰ فرمود و تَعَالَىٰ وَاللَّهُ بَسَّ وَضَعَتْ
مِنْ خَدَوْنِهَا مَا تَرْمِي بِأُخْرَىٰ زَوْجِي بَرَادُورِ ان بَارِکُ بِنَادُ وَا زَرْمُ
فَدَا قِنْ اَوْدَا سَمِ وَا سِنْ دَخْتَرِ اِجْمَعُ مَحْرُوسَتِ اَزْجَنَةِ خَدِثَتْ مِسْکِنْ
بِذَرْبِ نَمِّهِ نِکَیْمُ زَوْجِیْ اَوْدَا فَعَلِکُمْ اَرْثَیْهَا اَلْقَبُولُ
لَحْسن وَا مِشْتَهَا اِنْبَا تَا حَسَنًا وَا خَدَا اِیْ نَابِیْ وَا کَرِیْمِ
وَرِثَهُ وَا کَرِیْمِ اَمَّا دَرِیْمِ اَمَّا دَرِیْمِ اَمَّا دَرِیْمِ اَمَّا دَرِیْمِ
وَرِثَهُ وَا مِشْتَهَا اِنْبَا تَا حَسَنًا وَا خَدَا اِیْ نَابِیْ وَا کَرِیْمِ

طاعتی باشد میان آن دو واجب است و مشکوک است پس اگر با آن
 زن و جوانی بفرستد و او را بدست خود بگیرد که خدای عزوجل چنین
 است و اگر گفت برآیید بکار خدا و ندی آورده است چون خدا را
 آن فرستد و ندی بگیرد که گفتند این و غیر این و بهم و اگر گفت
 از شما حق ندم که او را پذیریم که او دختر خود را بر عروس
 و گفتند فرجه بر نیم فرجه بنام هر که برفت آید و حق تر بود بدین
 و این را قلمهای بود بر آفرینش و زن را پس نام خود را قلم
 و آن همه قلمها را در جایی افکندند و سهارید آن پس به یک
 گفتند دست ما نگیرد و ستاری آورد و یک نام زن را
 بدین فرجه زدند بر سر بار فرجه بنام هر که آید و زن را
 غیر آن نام خنری و دیگر بخد که بدین فرجه زدند و سبب قلمها
 فرجه دادند و انداختند و ما و ما گفتند که نیم از ملقون
 اقلا مسمرا لیسر یکفل من لیسر و ما گفت
 که نیم از لیسر مسمون پس هر که بدین فرجه زدند و سبب
 نمک قلمها از گویا و سجد و مهابا که هر یک از آنها
 شیر و بوسه بر سجد و نقلی روی و دیگر را بخورد است و چنان
 پنج ساله بگذرد از برای بریم در آن حبه قوای ساد بریم

[illegible]

فَهَذِهِ نَفْسِي خَدَّيْكَ فَهَذَا هَذَا لَكَ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّهِ تَعَالَى
 هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
 الدُّعَاءُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَبَانِي دَعَاؤُكَ يَا رَبِّهِ تَعَالَى
 حَدِيثُ مُوَلَّدِي ابْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِيْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 حَوَاتِبُ سِتَاوَه تَبَوُّدُ نَمَازِ مِيكَارِ لَكَ خَدُّوْكَ مَعَالِي مِيرَاسِ الْوَفْقَةِ تَبَوُّدُ
 بَارُوْدُ بِحَمِي نَامِ سِرِّهِ وَبَطْنِ اَزَانِ كَيْفِي نَامِ نُوْرُوْدُ تَقَاتُ اَدْوَانِ
 الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يَتَمَلَّى فِي الْحَرَمِ اَللّٰهُمَّ
 يُسَبِّحُكَ اَلْحَمْدُ يَا ذِكْرُكَ يَا ذِكْرُكَ يَا ذِكْرُكَ يَا ذِكْرُكَ
 كَيْفِي لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيْعًا وَكَيْفِي اَزْهَرْتَ عَيْنِي كَيْفِي
 كَرَامَتِي بِرُوحِ رُوحِ اَنْدَكَ جَلِ رُوحِي بِرُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ
 كَرَامَتِي بِرُوحِ رُوحِ اَنْدَكَ جَلِ رُوحِي بِرُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ
 وَفَتْ اَدْنِ اَوْرِدِي رُوحِ رُوحِ اَنْدَكَ جَلِ رُوحِي بِرُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ
 نَامِ خَانِدُشِ بِنَاكَ كَيْفِي نَامِي نُوْرُوْدُ خَدَّيْكَ اَوْرِدِي رُوحِي بِرُوحِ رُوحِ
 مَعْنِي لَوْ رُوحِي بِرُوحِ رُوحِ اَنْدَكَ جَلِ رُوحِي بِرُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ
 وَخُصُوْرُهُ اَوْ نَبِيَّ اَمِيْنِ اَلْحَمْدُ لَكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحْمٰنِ وَفَتْ اَدْنِ اَوْرِدِي رُوحِ رُوحِ
 نَامِ خَانِدُشِ بِنَاكَ كَيْفِي نَامِي نُوْرُوْدُ خَدَّيْكَ اَوْرِدِي رُوحِي بِرُوحِ رُوحِ
 رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ رُوحِ

کنند و بدان حاجت نیازش از آنکه عبادت بجان مشغول باشد که او
در آن بماند و چون در آن بماند از آنکه عبادت مشغول باشد مثل آنکه عبادت
لی غلام و قد بلغنی الکفر و امرانی عاقب و جلیل گفت
که انا لله الله یفعل ما یشاء و ذکر از ساری ببارت
فرمودت اجعل لی آیه یخبر بها امرائی منی منونانی کن
فرمود تا آنکه آیت که آن لا تکلم الناس ثلثة کلمات
ایام الا در آن آیت اینی همان باشد که سه روز سخن نگوید و بگوید
که سه روز با کسی سخن نبارت گفتن از آن باشد که در خدا حاضر
کند و در آن سخن با العشی و الا شهادت بکار برادر و بر سر
بیت القدس امام بود چون شهادت نماز در بدی آن عباد کردی آمدند
نماز با جماعت که در نزد کار با خا و در آن با بشارت یک گفت
که نماز خود بگذارید که من سخن گفتن دارم است کردن منویم چون محبی
ماور و در وجود خدا تعالی و در اینست و فرمود و آیتها و الجمله
حیثا ینی و در اینست که در یک معرفت داریم ما خدای را بشارت
دینا ملین خدا را تقدیر کرد و حنا فامین الله باور و کفر
و محبت و در آن محبت که او را پاک کنیم و پاک کنیم از نجاست
و در آنست که هیچ زن و پیر حاجت نیاید که ترس کار و باریز بود

[illegible]

五

که در آن سینه ساله شد حسن نذیر چون دو بار جانفش کرد و بار سوم
که در سینه ساله شد خدا تا پیر نیل را یوسف آوردیم فرستاد و بصورت یوسف
تجارت یوسف پسر عم یعقوب بود برادر عمران که این یعقوب ابن پسر خودش
یوسف را فرو کرده بود و بار سوم تا نیرده سال طاعت حق نشأ و راه را
بود و زینت کرده و پدر مریم عمران آن وقت وفات کرده بود و این یوسف
پسر عم مریم بود و چون یوسف کلان درود کرد به یاسوخت و نیر خاد
مسجد بیت المقدس سکره نیر که او در مسجد خطا پیدا شد یوسف میکشید
فردا یوسف را فریاد یوسف تجار کجای نگیرد شبی مادر حجه مریم در آمد چون مریم
چون از خیمه نماند از یوسف آب خواست یوسف آب را آورد و
در حجه در آورد و بنیاد و در حجه را بست و چون آمد مریم از بارگاه
بول شد بخت سر سنان و کرد خود حجاب بست و سر خود را بست
جامه و پوشید پس حیر نیل باید بصورت یوسف بخار و پیش مریم
چون مریم او را دید گفت تو را من اِنِّیْ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْكَ
اِنَّكَ تَقِيْتُ بَدْرَ سَعَةِ كِنَاهٍ مِّكْرَمٍ بَعْدَ اَعْيَانِ تَوَنُّزٍ اَكْرَمٍ بِرِجَالٍ
و مریم چنین می دانست که بکر یوسف تجارت آمده است تا او را ببیند
پس نیل داشت که مریم ترسید تو را من اِنِّیْ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْكَ لَا
هَبْ لَّیْ غَلَا مَسَا زَكَاةً یَّدْخِلُکُمْ فِیْ سَوْلٍ عَدُوٍّ مِّمَّا

فرستاد است تا بدیدم بر این چه بخت تا بدیدم که این سلسله چه قدر
بار یکدیگر می نهد و این که نطفه و نسی و دوزین بود یک است و خداوند
در حکم تو بر سر هر یک داشت که او بر کشته و در سر بنام می کند و در کتاب
آقای بیکون می غلام و کلمه بیستی نشین و کلمه اگر نفعی باشد
مرا از کی و چگونه باشد که حکایتی در سر است بر من بنهاده و میراث است
نموده تا کن آنکه قال رُبَّكَ هُوَ عَلِيٌّ هَئِنَ وَكُنْ جَعَلَهُ
آیة لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ آتَمَّ الْمُتَّقِينَ یعنی
گفت خداوند تا که من آنسان است از بدین این فرزند بد از من تا بدیدم
آیتی سازم که طلق را که بر خلق و جنی بد از ما و این کار است که خداوند
تعیین کرده است و بعد برانده و جبرئیل نام بر می آید که گفت که بنده تو را
که خداوند او را بر می آورده است و در کتاب آن الله بیشتر است و کلمه
مِنْهُ أَلَسْمْ وَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدِّينِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
مِنَ الْمُفْرِقِينَ وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا
وَمِنَ الْأَمْثَلِ يَخْفَى هَؤُلَاءِ لِمَنْ يَشَاءُ لِيُخْبِرَ الْمُتَّقِينَ و اینها
پس جبرئیل بر زبان خداوند می آید و اینها را که در علم بر می آید و اینها را که
باز گرفت و در میان بر نهاده و در حکم ما و بر این که در کتاب و در کتاب
در حکم ما و در کتاب که می آید و اینها را که در کتاب و در کتاب

مقامات سلطان

آفریده مادر بود و فرزند پدر بود و این مثل عیسی علیه السلام
کشتل آدم خلقه من تراب ثم قال له کس کن
و چون گفت آن که منم مادر و در وجود آید منم سوخت چون در سجده
از منم و از سر منم چون پاره پاره رفت در دیده پیدا اندکس از نور
درخت خوراد و خشک در ناک درخت رفت و نشست در ناک
فاجاءها المخاص الى جوع التخله و چون منم مادر و در سجده
مریم از در خواب از منم خلق گفت که تا میت قبل هین
و گشت تشنه میتا کرد و بگشت چون منم مادر و پدید نمان
نمود و زبیر آن درخت چیده پدید آمدن آب روان شد و از منم
بگشت منم زبیرت ببارد بگفت نوره تا و هرنی الیک الخلاء
التخله تا قطع علیک و طباحیا مریم آن درخت و خشک
شد و از منم در ساعت نوبان خدا تا درخت خشک کرد و از منم
کرد و خرم از نوبان برخت مریم آن خواب بچید و خورد و نوبان رت الجلیل
پاد و مریم که گفت این خرم از منم آب بخورد با نام و بسم خود و بعد از
فرزند که آوردی و منم که تا فک کنی و اشرافی و قری عینا
مریم بان کار کرد که خدا تا فرمود تا ناما تری من
الشیء احک فقولی انی فک ثمرت لیرا حق صومنا فک

در سجده
از منم

ای
۱۲

وہم اب ان حق گفتاروں سے کہ اگر باہمی محبت کر لیں

مکنید که در روز قیامت بگوید اول از ذکر توبه و نماز و روزه و صدقه و زکوة
که همه بخار شده اند که خداوند بگوید که اینها را گفت بدست من و خدا حکیم
فرمود که ای شیعیان! الله اعلم انما فی الکتاب و سیرت من است
که در کتب و سیرت من است که باید پس از اینها که در کتب و سیرت من است
انجیل خوانند و تسبیح گفتن انگاه گفت بنی اسرائیل فرمود که ای شیعیان!
بیتا کبار گارا بیتا کنت و درویشان با اسلوا
و لولا که ما در مت حیات بر خا بر کرد و ساز کرد
هر جا که باشد و دست بر دوازده کوة از گاه که زنده باشد و سیرت
فرمود که ای شیعیان! و لکن بجعلی حیات و شقیات و درویشان
کرد و از آنکه و لکن بجعلی حیات و شقیات و درویشان
ایست حیات و خداوند فرمود که ای شیعیان!
مادر و اوان میوز میوزم و آن روز که زنده کردم و هر روز کار من است
فرمود که ای شیعیان! عین تحقیق زاد شد و در یکست فرمود که ای شیعیان!
ما را کنند تا خدای غفور و رحیم ما را که و لکن بجعلی حیات و شقیات
اذا مضی الامر افانما یقول که گفتی که و لکن بجعلی حیات و شقیات
که آن روز که از ما در روز قیامت که تمام روز من می بود و سیرت
شد و در روز آن پس از این حاضر شد و گفت که و لکن بجعلی حیات و شقیات

و لکن
بجعلی حیات
و شقیات

سید و کرد چنان
که در دفع سینه است که هر تان نکران سینه اندامیست
که در سینه چون به چادر سینه زاده که از مادر و در وجود او
است پند و او پیغمبر خدا خواهد بود که کنون اگر چنان نکران
که از آن غم مخورید که از زادن او است که پیشتر از آن خواهد بود که
خلی بسیار بر وی فتنه کردند که راه نهند و بدو شیخ گرفتار کردند و آن
و حکم حدیث بحجت بریم و بعد از علی علیه السلام بدانکه خدای
تعالی پیغمبران بزرگ خود را بحجت مینماید که در میان و میان و هر
و ولایت سجادیک بحجت کردند و یگانه گان رفتند از بیم کافران
چنانکه در این خلیل الله از ترس نرو و درود بحجت کرد و موسی کلیم
ترس چون بحجت کرد و پیغمبر با محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله
و سلام از ترس شرکان که بحجت کرد و بریم از بیم کافران و ترسانان
کرد و بحجت از بیم کافران و ترسانان بحجت و بحجت که از مادر
بود و بحجت و بحجت با خود در و بی سال آنجا بدست ناگاه که خدا
تعالی در وی کور ستا و پیغمبری داد و پس باز با مادر خود به بیت المقدس
آمدند و پیغمبر خود را آشکار کرد و پیغمبر خدا را با خلق رسانید و بحجت
و احکام خود را بایسان بیاموخت و بحجت بریم بحجت آن بود که آن
که این مادر تولد شد بعد از نبی القزین بود و وقت ترک طواف است که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

544

بهشت کری و باغ نازنا مسند قاطب استه من الله حد
 زبوت بافتن غنچه نیایا به اسلام چون خدا تعالی بجا بری و
 بیت القدریل برین خلق را بخدای فرزند و اهل رابر این بخواند و اول
 که است تا بر سایدی ماری کرد و در انعامی از بل کرد و در عیست
 بود تا او اتی قلن چشکم پایده من ز بکم گفتد بر اچه آب
 اوری گفت نوله تا اتی اخلق لکم من الطاین
 کهمیله الطیر قالع و یتیه فیکون طیرا باذ
 ان الله من از کل صورت مرغی سازم و دردی بدیم بزبان خدای
 تعالی زنده بشود و به پردیجیان کرد و آن مرغ لب پرت که بسیار
 می آورد و ز مای پیمان میورد و امیر و در همه جهان است باز من گفتد
 آبت دیگر داری گفت نوله تا او اتری الا کمه
 و الا بریض و الکه ناپس ما در نداد و در ارض علی بنه پس
 و همه حکیمان میفانند که این دو علت روانی پذیرند و انهار اعلان
 نتوان کردن چون عیب این روانیه دیگر نمود و بارش گفتند عیبر
 آینی دیگر هم داری عیست گفت که اخی المونی باذن الله
 این ان فکر بکرد و گفتد ویرا باید فرمودن امره ویرینه رازنده
 کرد و اندوان سام این نوع است که بدست از سال است که از جهان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سید محمد علی شاہ

[illegible]

[illegible]

سند و در آن هر روز یکبار با یادید سند و خلق را آن سخن
مقالی ترا گفتند چاره چیست ازین که من این یکی را سند
از لیکن و سند مذکور است که این سخن که آن سخنان گفت و تا
سند مذکور است از لیکن مذکور است که خداوند جل و شاد و تاسا را که درین
کتاب سند و آن سخن که کوه سند و هر کوی که من به مقاتلت
لیکن مذکور است و از آن روز ما از این به مقاتلت که یاد کرد شد
و از آن روز ما از این که و مقاتلت که بسیار با این مایه است
که درین مقاتلتها کافر شدند و از عالم بالعبود برزیدند
و درین سخن بسیار عالم بالعبود چون عسکری بن جابر علیه السلام
که در میان رفت و در میان وین و غیرت او را در میان
سخن و کفار که و مذکور است بدان کسر و ولایت که عسکری بن جابر
و درین سخن و عسکری بن جابر علیه السلام با یقوتش حماری در
لیکن ازین باغ و مذکور است که درین برای نیکو میدانست و غیر
لیکن ازین سخن و عسکری بن جابر علیه السلام درین سخن سال
و ازین سخن و ازین کفر و ازین کفر که درین ازین بود
و درین سخن و ازین کفر و ازین کفر که درین ازین بود
و ازین سخن و ازین کفر و ازین کفر که درین ازین بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در شرفی و از آنکه در میان خود هر یک از اینها را در دست
نیز در هر دو دست یک یک از اینها را در دست
که در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
تقریباً در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
بیشتر از هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
بسیار و در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
زمانی که در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
بهر که در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
چون اینها را در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
همچون اینها را در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
با اینها را در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
سعد و از هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
و اکنون اینها را در هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
خود و از هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
درست باید و از هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
خدا و از هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست
تو و از هر یک از اینها را در دست یک یک از اینها را در دست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نعم تاذر بار دینت قدم قیصر کنفت دستار مبارک قیصر کنفت بر چرخ
روایم بخاک عرق بد کنفت و اسرار حق قیصر عمر عدل از کفایت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

استاد کرامت اللہ صاحب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چونکه در ده کار و ده نفس میکند زینده آن قوم خلیج
کلیسای خایرین آن آمده بود و در عالم تقیسم و تقاضای
روستایان است علیه این ستم و روی بدی و بیاد و
سیرت و در بدو یکت این و یکت در یکت بود و خدا را و
در روز بسیار داده بود و در پی روز و بیای و قوم بسیار
نیکو و پخته کرده است پرستان عزامت یکدیگر و این
حق باخت و غارت یکدیگر و زمان و کرمکان این را
آورد و نیکو تنها بود و کافران بسیار بودند با وجود شاهی
پرستان و کافران در دست و بی جان آمده بودند و در
شهر بودند و هیچ جایی نداشتند که خود را از آلودگی
نجات دهند و مال و زمین و غیرت نداشتند و این
ظاهر یکدیگر و مایه امن کافران و تقیسم پرستان
از روی ستم و داد و کفر و کینه و کینه و کینه و کینه
دست و پا و مال و بیم آن کافران و تقیسم پرستان و کینه
در طلب و جلدی بود و نیکو و کینه و کینه و کینه
مسلمان و تقیسم و کینه و کینه و کینه و کینه
استاد و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

62

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

13

[illegible]

کران خداوند و پسرش را در میان و روزی که او را در میان خلق
تا به وقت خاکستر گوشتش از پند و پروردگار بماند و خشنود
خداوند را به پسران کرد تا آن همه خاکستر را از پند و پروردگار
در میان خود و پسران نهاد و پسران خدا را به پند و پروردگار
بمان آن خاکستر زنده و سلامت بود و پسران را به پند و پروردگار
خلق پند و پروردگار آن خاکستر را که زنده بود و خاکستر را به پند و پروردگار
مردم را به پند و پروردگار آن حال را به پند و پروردگار که در روز سحر او فرو ماند
و دانست که درین دور بر حق است نگاه آن پند را که گفت ای حریف
اگر دانست که در میان گوشت که با شاه با کردی بر نماند و در مانده
ش در میان خاکست و اگر نماند تو بیکرویدم اما بدین سبب که زنده
بانو و با خدا تو کردی و بن کفر نگاه و دیگر مانده است که تو را نگاه
ما بانو کردیم و آن کار است که نیکو از آن پند و پروردگار ما را سجد کنی
و از راه تو گوشت خون کنی تا مردمان را به پند و پروردگار ما را سجد کنی
و از آن گنیم و پسران از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع
با پند و پروردگار آن را که از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع
و از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع
و از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع از راه تو طمع

بماند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون نامبارد و شیرین و حبیب من نوشت که این پنج بخت و
 خدا تعالی این را ندا داده است و زرافوت و عکبر و دده ت نامبارد
 و طالک در قهر کم و جهان را بداد و غل معور و درم و طلا بیلان سازم
 و امید میدارم که زود و بد که میرت را به شمس من بیاورد و جهان را
 من کرد و در شهر تو آنکه که سازم چون نامه نامه نامه اند
 رسوای داد و بیاورد آن زشتا و از خیره اردیبهشت و بسیار اسب
 اهورا ز روان کرد و اسوار از حدود ملک اردوان بود و از انجا رو
 بستان و کجستان رفت چون انجا رسیدند و کجستان را
 بکشت و در کجستان که ملک انکار و از انجا بکشت من در و
 سواد روان زشتا که عرب را بیاورد آنیک رسیدیم اردوان
 که زشتا که فلان روز در دشت هرگز ملک که در بزم و از انجا ح
 کنیم پیش از آنکه وعده بیاورد و شیر باسپاگران بونگاه حاضر
 و جنگ بیامان اردوان نیز باید و در مقابل سجاد و استاد
 سالیوران حرب از برادر در خواست کرد که بکند از بجهت و اردوان
 من بیرون از چهار و شیر سالیور را اجازه است که در بزم اردوان
 فرستاد چون بروی سالیور اردوان و سالیور روی بروی شدند سالیور
 بحرب آمد و از میان سپاه اردوان بسیار بکشت اردوان از ان

بی بخت و شیرین و حبیب من نوشت که این پنج بخت و خدا تعالی این را ندا داده است و زرافوت و عکبر و دده ت نامبارد و طالک در قهر کم و جهان را بداد و غل معور و درم و طلا بیلان سازم و امید میدارم که زود و بد که میرت را به شمس من بیاورد و جهان را من کرد و در شهر تو آنکه که سازم چون نامه نامه نامه اند رسوای داد و بیاورد آن زشتا و از خیره اردیبهشت و بسیار اسب اهورا ز روان کرد و اسوار از حدود ملک اردوان بود و از انجا رو بستان و کجستان رفت چون انجا رسیدند و کجستان را بکشت و در کجستان که ملک انکار و از انجا بکشت من در و سواد روان زشتا که عرب را بیاورد آنیک رسیدیم اردوان که زشتا که فلان روز در دشت هرگز ملک که در بزم و از انجا ح کنیم پیش از آنکه وعده بیاورد و شیر باسپاگران بونگاه حاضر و جنگ بیامان اردوان نیز باید و در مقابل سجاد و استاد سالیوران حرب از برادر در خواست کرد که بکند از بجهت و اردوان من بیرون از چهار و شیر سالیور را اجازه است که در بزم اردوان فرستاد چون بروی سالیور اردوان و سالیور روی بروی شدند سالیور بحرب آمد و از میان سپاه اردوان بسیار بکشت اردوان از ان

از انجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پادشاه که از روی گفت که من ان شاء الله دارم از خدا رسیدم
که در میان در این که بگویم حال کنم گویند اندکی که من که شاه را فرزند
که گفت باشد که شاه را ازین که من بگویم آنچه که سالیست باج که
خود شاه بنام سالیست باج که بر من و بر پادشاه و بر من خود گفت که بر من
بگویند و از میان خود نیست میگویند و از میان پادشاه و بر من
که من و از اندیشه که خدا بخواهد بر من به نشیند بگویند و من خود
تا شرم اندام مرا بریدند و از من که خودم تا مارچ از او نشیند
و من را از عدول برین که او که من و پادشاه بریده شده بود از او حقه
که من و بر من بگوید زدم و تا این مارچ تا به در حضور شاه بخازن
امانت دادم این گفت و حقه را در پیش شاه بکشاد و آنچه بود
خود و فرمود تا آن که او را بخواهند و آن گفت که در روز هفت گز
بود و در پیش شاه که او را می دادند نگاه گفت هفت گز که
را از او حقه است از دوان که سکه شده است از آن بلی که از او حقه
که شاه و پادشاه و در میان از شاه از دکان که ما ندانست که از
آن سکه را از خود در خانه که است و آن روز که از ما در خود
بر پادشاه نام گفت که پادشاه ازین سخن شادند و در سکه
که من مانده در دنیا و ازین که در دکان که من بگویم از
پادشاه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسلام آباد

[illegible]

۶
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

فصل در بیان...

الحمد لله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

مجلس شورای ملی

دکتر ابوالحسن کنت در سنجش سید و ادیان دیگر

البرهان على صحة ما فيه من الدلائل من حيث هو

سلطان محمد شاه قزويني

عقد تکریم و تعظیم حضرت امام علی (ع) در شهر کربلا

سید عالم نوروزی

اور زہد و ان خیرات کا دوا ہو گیا۔

تو به دل خود بگوئی که ما که در این دنیا هستیم

وَقَدْ كُنْتُ أَتَى بِكَ إِلَى الْمَلِكِ وَأَمَّا الْبُيُوتُ فَهِيَ بَنِي الْأَوَّلِينَ

کتابخانه عمومی

کائنات پروردگار خدای تعالیٰ کی طرف سے ہے۔

[illegible]

نام پور بادشہ بہشت مودانا مہرانی سائو مہرانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه ارم از انچه صد اسب می داد بر گزید و باز از آن صد اسب ده را پیش
کرد و در آن ده اسب یک اسب را که از انچه ارم داشت از میان
بهرای ارم را پسند کردند و میزد و ماکر و گفت خدا عزوجل این را پسند
بر تو فرستاده و محبت میگرداند بکروزم ارم بدان اسب سوار شد و بکارش
در بادیه نشین مرغی را نیز زد و از لعلی تا خشت تا او را بکشد سیر را دید که
کوی را انداخته بود و خون کوی یکید نشین ارم را بدید خواست که آنکس
کند ارم سیری یکید و در پیشش جانکد سیر را و با کور و در زمین بدو
آن عریان که را بود و نداشت و نیز محبت است و در سکنت یافتند و پیش
بهر ارم سر زدین نهادند و از برنج گفتند به ارم تعاشان را فرمود تا صبح
او را و نیز زن او بر سیر و بگورده و بر هم دو خنجر و دو باره ایو آنها نفس
کردند بعد از آن ارم را اندوختی بدید خواست مندر را گفت تا او را بسوز
چند کجور و بریزد و مردی سرو را نه بلان بود چون ارم نزدیک رسید
بدید پر و پر و ارم را چندان چشم رحمت دید و دم بر سجده کرد و او را
توخت ارم از آن حکم شد و از بدید سیر و سوری خواست باز شد
این عریان است و دست و پای بسته تا نگاه کرد پیشش مردی را که در سجده
و گفت که ما خودیم که از نسل تو بودیم و با کسی حکم با او نیز مثل مدینه نهادند
همه بود از نسل او و عریان با نام او کردی و بر یا رب عالمی و در سجده و طاعت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

24

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام في ليلة القدر
وكان من انوارها اذ لم يكن احد
يعلم بها الا هو وحده واما ما
في هذا الكتاب من الاخبار والادوات
التي هي من انوارها فانها قد
تجددت في كل وقت وتاريخ
وتاريخها من نورها وبركاتها
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

54

[illegible]

4/11/19

[illegible]

[illegible]

مردم برادرش را از زندان برآوردند و بهان شب روز
در کتبان رفتند و از آن مکان نزد ملک و سیاه آورد
و چون در کتبان با همه را برآوردند و از کتبان و بهان خود
چنانکه بگفتند و باز نشین بگذشتند و نشستند و آن مرد
و بی ادبی را از وی عفو کرد و خود بر تخت ملک نشست
و بهانهای را بدست آورد و بعد از چندگاه فرزندان خود را که از
نورید و درخت زاده بود که در آنجا برآید که نام کرده بود و بیست
نویسندگان نیز میگفتند و بنابر تاج و تخت خود را مال احیا
خود را بنویسند و آن داد و بارش را با وی بر و الله اعلم
خبر باد بر سر آمدن که یعنی نویسنده و آن یکی قهار



